هُواللّه-ای عباد حقّ و اماء رحمن، عشق ز اوّل سرکش و خونی بود تا گريزد آنکه بيرونی بود.

عبدالبهاء

اصلی فارسی



# هُواللّه

ای عباد حقّ و اماء رحمن، عشق ز اوّل سرکش و خونی بود تا گريزد آنکه بيرونی بود. از لوازم حبّ صادق تحمّل بلايا و محن سابق و لاحق است عاشق مفتون همواره آغشته بخونست و مشتاق ديدار هميشه آواره ديار فنعم ما قال

عاقلان خوشه چين از سرّ ليلی غافلند کين کرامت نيست جز مجنون خرمن سوز را

لهذا در جميع قرون و اعصار ابرار هدف تير بلا بودند و مقتول سيف جفا گاهی جام بلا نوشيدند و گهی سمّ جفا چشيدند و دمی آسايش و راحت نديدند و نَفَسی در بستر عافيت نيارميدند بلکه عقوبت شديد ديدند و بار محنت هر يزيد کشيدند و در سجن و زندان دل از جهان و جهانيان بريدند. لهذا اکثر اوليای الهی در مشهد فدا شهيد گرديدند صبح هدی حضرت اعلی در افق فدا افول فرمود حضرت قدّوس بدلبر شهادت کبری مأنوس شد جناب باب در قربانگاه عشق فتح باب نمود حضرت وحيد در ميدان جانبازی فريد گشت. جناب زنجانی در دشت بلا قربانی شد حضرت سلطان الشّهدآء بمشهد فدا شتافت جناب محبوب الشّهدآء در قربانگاه الهی بشارت کبری يافت حضرت اشرف در معرض شهادت بشرف عظيم مشرّف گشت. حضرت بديع در مورد فنا سبحان ربّی الأبهی گفت شهدای ارض يا ساغر صهبای شهادت کبری را بنهايت حلاوت نوشيدند.

شهدای شيراز در ميدان عشق با نغمه و آواز جانبازی نمودند. کشتگان دشت نی ريز از جام لبريز سرمست گشتند. شهدای تبريز در ميدان جانفشانی شوری انگيختند و رستخيزی نمودند. جانبازان مازندران ربّ اختم علينا هذه الکأس الطّافحة بالرّحيق فرياد نمودند. شهدای اصفهان بنهايت روح و ريحان جانفشانی کردند. خلاصه نوک خاری نيست کز خون شهيدان سرخ نيست و ارضی نيست که بدم عاشقان رنگين نگرديد. مقصود اينست تا بدانيد که تحمّل بلايا و محن و شهادت در سبيل ذوالمنن از آئين ديرين عاشقانست و منتهی آرزوی مشتاقان. پس شکر کنيد خدا را که از اين ساغر جرعه‌‌‌ ئی نوشيديد و از بلايای سبيل آن دلبر سمّ قاتلی چشيديد. اين زهر نه شهد و شکّر است و اين تلخ نه قند مکرّر است.

فيا شوقی الی کلّ بلاء فی سبيل اللّه و يا طربا من کلّ مصيبة فی محبّة اللّه و يا طوبی لمن ذاق مرّاً لجفا حبّاً بجمال اللّه و يا طوبی لمن خاض فی بحر الرّزايا شوقاً الی لقاء اللّه

در هر دم بايد صد شکرانه نمود که مورد بلا در سبيل هدی شديد و معرض جفا حبّاً بحضرت کبرياء گرديديد. عاقلان از حلاوت اين کأس بيخبر ولی عاشقان از نشئه اين باده سرمست و پر طرب. هر ديده بينا که روی آن دلبر رعنا ديد آشفته گرديد جانفشانی نمود و هر گوش شنوا که آن نغمه ربّانی بشنيد مستمع از فرط طرب جانبازی فرمود. پروانه عشق حول سراج الهی بال و پر بسوزد و سمندر حبّ در آتش عشق برافروزد مرغ بيگانه را از حرارت اين آتش بهره و نصيب نه و طير ترابی را در اين دريای الهی خوض و شنائی نيست. الحمدللّه شما ماهيان اين دريائيد و مرغان اين صحرا و پروانه‌های اين شمع و بلبلان اين چمن و عليکم البهآء الأبهی ع ع

